

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

چون بنابر استنباط بعضی امروز مصادف است با سالروز مولایمان حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما و ارواحنا فداهما، بنابر این احتمال این صلوات مخصوصه‌ی آن بزرگوار را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم حالا در هر زمانی اظهار ارادت به ائمه‌ی اطهار علیهم السلام مستحسن و مورد رضایت الهی است، نمی‌خواهیم تثبیت کنیم که حتماً امروز هست و این مسئله که حالا، ولی بالآخره مذکر آن جناب هست و در ظلّ عنایات صبیّه‌ی بزرگوارشان فاطمه‌ی معصومه هستیم این صلوات را به‌جا است که تقدیم کنیم خدمت‌شان.

بسم الله الرحمن الرحیم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی الْاَمِّیْنِ الْمُؤْتَمِنِ مُوسٰی بْنِ جَعْفَرِ الْبَرِّ الْوَفِیِّ الطَّاهِرِ الزَّكٰی النَّوْرِ الْمُبِیْنِ (الْمُنِیْرِ) الْمُجْتَهِدِ الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ عَلَی الْاَذٰی فِیْكَ اَللّٰهُمَّ وَ كَمَا بَلَغَ عَنْ اَبَائِهِ مَا اسْتُوْدِعَ مِنْ اَمْرِكَ وَ تَهْنِیْكَ وَ حَمَلَ عَلَی الْمَحَجَّةِ وَ كَابَدَ اَهْلَ الْعِزَّةِ وَ الشَّدَّةِ فِیْمَا كَانَ یَلْقٰی مِنْ جُھَالِ قَوْمِهِ رَبِّ فَصَلِّ عَلَیْهِ اَفْضَلَ وَ اَكْمَلَ مَا صَلَّیْتَ عَلَیْ اَحَدٍ مِّمَّنْ اطَاعَكَ وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ اِنَّكَ عَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجَلْ فَرَجَهُم

برای اثبات صنف اول از اصناف مندرجه‌ی تحت نوع سوم که اعمال قدرت و امر و نهی به ید باشد مسئله‌ی ضرب و ما شابة الضرب بود البته ضربی که منتهی به دبه نشود و منتهی به جرح و قطع و کسر و امثال ذلک نشود. آیا این صنف برای همگان در این نوع سوم مقصود هست یا مقصود نیست و اگر هم مقصود نباشد از خود امر و نهی آیا دلیل بر وجوب آن وجود دارد یا ندارد؟ به دو طایفه‌ی گفتیم می‌شود و به ادله‌ای استدلال شده اجماع بود جواب داده شد روایات بود گفتیم روایات به دو دسته تقسیم می‌شوند طایفه‌ی اولی روایاتی است که حکم شرع بر عنوان امر و نهی قرار گرفته است که بحث شد و نتیجه این شد که استدلال به آن روایات مشکل است.

طایفه‌ی دوم روایاتی است که بعث شرعی و حکم شرعی بر عنوان‌های مختلفی قرار گرفته، دون امر و نهی، مجموع این طایفه‌ی دوم که هفده عنوان بود قبلاً عرض شد به طور کلی این هفده عنوان هم به چهار طایفه تقسیم می‌شود؛ طایفه‌ی اولی بعض روایاتی است که خود عنوان ضرب و صک که به معنای ضرب شدید است مأخوذ در دلیل واقع

شده «و صُكُّوا بها جباههم» طایفه‌ی دوم روایاتی است که به عنوان ید آمده که ید قدر مسلّم آن ضرب است و طایفه‌ی سوم روایاتی است که بین ید و لسان را ملازمه قائل شده و طایفه‌ی چهارم عناوین مسبّی‌ای است که بر روی آن‌ها حکم آمده مثل تغییر، مثل ایداء و امثال ذلک.

اما طایفه‌ی اولی از این طایفه‌ی ثانیه روایت «ابی إسمع قاضی مرو عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام» است باب سوم از ابواب امر به معروف حدیث اول، «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ يَشْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عِصْمَةَ قَاضِي مَرْوَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: فَأُثِرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ الْفُطُولُ بِاللَّسِيكُم وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ» صورت‌های آن‌ها را با ضرب شدید بنزید «و لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً فَإِنْ أَنْعَمُوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ إِلَّا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَطْلُمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَ أَبْغُضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَ لَا بَاغِينَ مَالًا وَ لَا مُرِيدِينَ بِالظُّلْمِ طَفَرًا حَتَّى يَفِينُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ يَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ» به این روایت مبارکه برای این مسئله استدلال شده است که ضرب پس بنابراین لامانع منه، قهراً یکی از اصناف و زیرمجموعه‌های انکار به ید می‌شود و قهراً اگر شرایط دیگر وجود داشته باشد واجب است.

خب صاحب وسائل قدس سره این روایت را چند بار ذکر فرموده است و هیچ کجا تمام روایت را نیاورده‌اند، همه جاهایی که بیان فرمودند تقطیع کردند هر بخشی که به نظر مبارک ایشان مناسب با آن عنوان باب بوده همان مقدار را آورده‌اند. در باب یک حدیث ششم، باب یک از ابواب امر به معروف و نهی از منکر حدیث ششم، در باب دو، حدیث ششم، باب سه که الان خواندیم حدیث یک، شاید جاهای دیگر وسائل هم باشد که حالا در کتاب امر به معروف فعلاً این سه جا را مراجعه داشتیم و چون تقریب استدلال به این حدیث و تصمیم نهایی متوقف بر این است که کل حدیث ملاحظه بشود از این جهت حدیث را از خود کتاب شریف کافی عرض می‌کنیم تا بعد تقریب استدلال بیان بشود و بعد ببینیم آیا دلالت تمام هست یا تمام نیست.

حدیث شریف در کافی بعد از سندی که خواندیم از وسائل این چنین است «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُتَّبِعُ» این کلمه‌ی یُتَّبِع در خود کافی چاپ اسلامیة وجود دارد. من چایی که دارم یعنی مراجعه کردم همین چاپ اسلامیة هست، این دارالحدیث را مراجعه نکردم.

در خود وسائل در بعضی نسخ آن هست قَوْمٌ يَنْبَغُ، در بعض نسخ هست که قَوْمٌ يَنْبَغُ، پس يَنْبَغُ، يَنْبَغُ، يَنْبَغُ. اگر يَنْبَغُ باشد «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُتَّبِعُ» یعنی یک گروهی هستند که این‌ها مورد پیروی مردم قرار می‌گیرند، چشم مردم به آن‌ها است؛ اعمال آن‌ها، رفتار آن‌ها، مواضع آن‌ها، در مردم اثر می‌گذارد بعد مطابعت می‌کنند آن‌ها را، اگر قَوْمٌ يَنْبَغُ یا يَنْبَغُ باشد يَنْبَغُ یعنی بطهر، قومی هستند تَبَعان پیدا می‌کنند یعنی ظهور پیدا می‌کنند در میان آن‌ها. «فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَأَوْنَ يَتَقَرَّوْنَ وَ يَتَسَكَّنُونَ حُدَنَاءَ سُفَهَاءَ» گروهی که اهل رياء هستند تَقَرَّء می‌کنند. تَقَرَّء به معنای تَعَبَد گرفته یعنی اهل عبادت هستند، مسجد و نماز و خیلی ظاهرشان اهل عبادت است و اهل تَنَسُّک هستند تنسک هم به همان معنای عبادت است عطفش تفسیری مثلاً باشد. حُدَنَاء، سفهاء، این‌ها تازه به دوران رسیده‌اند سابقه‌ای در عبادت و تقوا و فضیلت و این‌ها ندارند سفهاء آدم‌های سبک‌مغز و ناخردی هستند.

این‌ها خصوصیت‌شان این هست که «لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا يَمَعْرُوفٍ وَ لَا تَهْيَأَ عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ» این‌ها امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند مگر وقتی که مأمون از ضرر باشند. این‌جا اگر یادتان باشد در دلیل اشتراط عدم ضرر که یکی از شرایط امر به معروف قبلاً خواندیم یکی از شرایطش این بود که ضرر نداشته باشد. این‌جا این روایت را آوردیم از باب روایاتی که کأنّ می‌گوید این شرط نیست حالا این‌جا فلذا بزرگان آمدند در مقام توجیه برآمدند جمعاً بین ادله‌ای که می‌گوید اگر ضرر بود امر به معروف واجب نیست و این روایت گفتند این ضرر این‌جا معنایش ضرر نیست یعنی عدم نفع، جایی امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند که نفعی برای‌شان داشته باشد اگر نفعی نداشت امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند یا مقصود ضرر اندک است «الا إذا أمنوا الضرر»، یعنی ضرر کم، چون ضرر خیلی کم مانع از وجوب امر به معروف و نهی از منکر نمی‌شود این‌ها ادنی ضرری هم اگر باشد این‌ها امر به معروف نمی‌کنند نهی از منکر نمی‌کنند «يَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمُ الرِّخَصَ وَ الْمَعَاذِيرَ» دنبال این هستند که یک راهی پیدا کنند برای فرار از امر به معروف و نهی از منکر کردن، یک مجوّزی، یک عذری پیدا کنند برای این که امر به معروف و نهی از منکر ننمایند که بگویند آقا اگر از ایشان سؤال بکنی چرا این‌جا امر به معروف نکردی، چرا نهی از منکر نکردی؟ یک عذری را می‌تراشند درست می‌کنند به این جهت به این جهت، «يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَ قَسَادَ عَمَلِهِمْ» این‌ها کارشان این هست که بالاخره علما که معصوم نیستند ممکن است یک جایی مضلّه‌ای داشته باشند و یک اشتباهی داشته باشند ناروایی از ایشان سر بزند یا یک عمل فاسدی معاذ الله یک‌جا از یک کسی سر بزند، این‌ها خوبی‌های علما را نمی‌بینند دنبال این هستند که آن چیزها را پیدا کنند به رخ مردم بکشند بگویند این‌ها این‌جوری هستند و پایگاه علما را در بین مردم سست کنند «يُقِيلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ....»

س: ... علمایی نیست که گمراه هستند؟

ج: ضلّات، نمی‌گویند علماء ضالّ، اگر آن‌جوری بود می‌گفت علماء ...

س: ...

ج: بله، ضلّات علماء یعنی علمایی که ضلّات آن‌ها، نه این که علمایی که مضلّ هستند فاسد هستند اگر آن بود آن‌جوری می‌گفت.

س: نه ضلّات من العلماء؟

ج: نه من که ندارم.

س: ...

ج: ها شما البته از اهل خواندان عصمت و طهارت هستید ممکن است که اهل البیت اداری بما فی البیت ولی ما این را نمی‌فهمیم.

س: مرادش این هست که از آن‌ها از لغزش‌های علماء پیروی می‌کنند یعنی آن‌جاها را ...

ج: نه يتبعون این‌جا یعنی تفحص می‌کنند تتبع می‌کنند. حالا آن هم باشد همین‌طور است ضلّات علما، ... از کارهای خوب‌شان اتباع نمی‌کنند به این کارها اتباع می‌کنند.

و «يُقِيلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ» این‌ها به نماز و روزه و این‌ها اقبال می‌ورزند، روی می‌آورند «وَمَا لَا يَكْلِمُهُمْ فِي نَفْسٍ وَلَا مَالٍ» یک‌لهم یعنی چی؟ جرح نمی‌کنند «فی نفس و لامال» یعنی بر نمی‌تابند مثلاً به خودشان این که مشکلی، نقصی در مال‌شان، بدن‌شان، در راه امر به معروف و نهی از منکر مثلاً پیدا بشود «وَلَوْ أَصْرَبَتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَئْبَدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَائِضِ وَ أَشْرَفَهَا» همین نماز و روزه‌ای را هم که به جا می‌آورند این را هم اگر ببینند نماز به سایر کارهای‌شان، به اموال‌شان، به ابدان‌شان ضرر می‌رساند لرفضوها، همان‌طور که نماز خودشان را نمی‌خوانند روزه‌ی خودشان را نمی‌گیرند «کما رفضوا أسمى الفرائض و اشرفها»، رفیع‌ترین فرائض، و شریف‌ترین فرائض را، همان‌طور که آن را رفض کردند و کنار زدند و انجام نمی‌دهند نماز و روزه‌ی خودشان هم همین‌جور است بعد حضرت این‌جا وارد این می‌شوند که «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ قَرِيبَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هُنَالِكَ يَتِمُّ عَصَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ» این‌جاست که این آدم‌هایی که این‌جوری هستند که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند، دنبال مصالحت علماء هستند، واجبات خودشان را هم تا جایی انجام می‌دهند که ضرر مالی و جانی برای‌شان نداشته باشد. این آدم «يَتِمُّ عَصَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ قَبْعُهُمْ بِعَقَابِهِ» عقاب را بر آن‌ها نازل می‌کند اما این عقاب این‌جوری نیست که بر شخص آن‌ها وارد بشود عقاب وقتی وارد می‌شود برای یک جمعیت، این‌ها دیگر خشک و تر را با هم می‌سوزاند «فَيَعْمَهُمْ بِعَقَابِهِ قَبْلُكَ الْأَثَرُ فِي دَارِ الْفَجَارِ وَ الصَّغَارِ فِي دَارِ الْكِبَارِ» البته همان‌طور که در بحث‌های کلامی و عقیدتی گفته شده در این موارد آن ابرار و آن صغار پاداش آن‌جهانی پیدا می‌کنند که جبران می‌شود ولی الان که عذاب می‌آید بالاخره عذاب که می‌آید همه‌ی این‌ها، زلزله می‌آید مثلاً همه‌شان، رعد و برق است چیزی می‌آید خشک‌سالی می‌آید هر چه می‌آید یک بیماری و بای مثلاً همگانی می‌آید دیگر همه، این‌جور نیست که خدای متعال در این‌جا یک کاری بکند که این مثلاً میکروب و با فقط در آن‌ها وارد بشود، میکروب که آمد همه مبتلا می‌شوند زلزله که آمد همه‌جا، همه‌ی ساختمان‌ها مثلاً خراب می‌شود این‌ها هم، ابرار هم گرفتار می‌شوند، صغار هم گرفتار می‌شوند منتها گرفتاری این‌ها بعداً در آخرت جبران می‌شود به جوری که می‌گویند یعنی راضی می‌شوند می‌گویند الحمدلله الان این چیزی که الان دارند به ما این‌جا می‌دهند عوض آن، لایقاص به آن‌ها، بعد می‌فرماید «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْإِنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ» راه صلحاء و صالحین است «قَرِيبَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ» حال این مذاهب هم یعنی چی؟ یعنی راه‌های رفت و آمد امنیت پیدا می‌کند یا نه، در اثر این امر به معروف و نهی از منکر مذاهب در امنیت قرار می‌گیرند خود مذاهب مختلفه‌ای که وجود دارد یعنی یک نفع همگانی برای همه دارد ولو بعض مذاهب هم درست نباشند «وَ تَجَلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَطَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ (خوب این‌جاها را دقت می‌فرمایید) وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ فَأَتَكْرُوهَا يُقْلَبُكُمْ وَ الْفِطْرُ بِالْإِسْتِغْنَاءِ وَ ضُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً» بقیه دیگر همان بود که در وسائل خواندیم. پس این صدر را صاحب وسائل تا این‌جا حذف فرموده.

حالا تقریب استدلال به این روایت مبارکه به این هست که این که فرمود «ضُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ»، این ضمیر هم به کجا برمی‌گردد؟ ضُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ، قبل از این جمله ما یکی آن «قَوْمٌ يَتَّبِعُ»، آن قومی بود که یک ویژگی‌هایی حضرت برای آن‌ها ذکر فرمودند یک احتمال این هست که کلام را حضرت به او شروع کردند و او کَانَ نقطه‌ی مرکزی کلام هست یعنی موضوع آن هست بنابراین ضمیر هم به همان‌ها برمی‌گردد که این قوم این‌چنینی را که دارای این اوصاف بود این خصوصیات برای‌شان ذکر کردیم، این‌ها را دارد می‌فرماید

که «ضُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ»، به آن‌ها برمی‌گردد که این‌ها یک قسم از انسان‌هایی هستند که فاعل منکرند تارک واجبند بنابراین آن‌ها را می‌گویند این کار بکن، اگر بخواهیم برای مطلق موارد امر به معروف و نهی از منکر از آن استفاده بکنیم باید به الغاء خصوصیت یا به قول به عدم فصل ضمیمه بکنیم؛ بگوییم راجع به این فاعلین منکر و تارکین واجب شارع فرموده «ضُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ»، بنابراین فرقی بین این‌ها و غیر این‌ها نیست اما به اجماع و عدم قول به فصل و إما به الغاء خصوصیت.

احتمال دوم این هست که برگردد ضمیر به آن‌چه که امام علیه السلام بعداً به مناسبت رسیدن کلام به این که این‌ها رفض می‌کنند امر به معروف و نهی از منکر را، کما رفضوا اسمی الفرائض، بعد حضرت فرمود «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ قَرِيبَتُهُ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْقَرَائِصُ» بعد می‌فرماید که حالا «ضُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ» یعنی همین‌هایی که باید امر به معروف بشوند و نهی از منکر بشوند که اگر به این قسمت دوم فقط بگوییم برگردد دیگر احتیاجی نداریم به اجماع مرکب، قول به عدم فصل یا الغاء خصوصیت.

احتمال سوم این هست که برگردد به هر دو طایفه، یعنی هم به آن چیزی که ابتداءً حضرت با آن کلام را شروع کردند، موضوع اصلی و اولی کلام قرار دادند و هم به آن‌چه که بعداً در مقام توضیح و تبیین به او اشاره فرمودند و به هم‌اش برگردد. اگر به همه هم برگردد، به هر دو طایفه برگردد این هم باز استدلال برای مقام احتیاجی به آن ضمائ الغاء خصوصیت و قول به عدم فصل و این‌ها نخواهد داشت.

احتمال چهارم این هست که برگردد به این اخیر، که فرمود «و يُتَصَفَّى مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ فَأَنْكِرُوا يَغْلُوبَكُمْ وَ الْفِطْرُو بِاللَّيْسَتِكُمْ وَ ضُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ» ضمیر برگردد به همین اعدائی که قریب به این جمله ذکر شده و آخرین چیزی بود که صلاحیت برای این که ضمیر به آن برگردد در کلام هست.

خب پس بنابراین در این مرجع ضمیر «ضُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ»، چهار احتمال وجود دارد. تقریب استدلال این هست که استظهار بشود که مرجع ضمیر یکی از آن سه تا هست نه اعداء، یکی از آن سه تا است. اگر مرجع ضمیر یکی از آن سه تا باشد حالا اگر اولی باشد به ضم آن که گفتیم، قول به عدم فصل و امثال ذلک، اگر دومی باشد احتیاج به این ضمیمه ندارد اگر سومی هم باشد که هر دو باشد که باز هم احتیاج ندارد پس بنابراین کسی که به این روایت می‌خواهد استدلال بکند باید استظهار کند که این ضمیر مرجعش احد الامور الثلاثة است، احدی الامور الثلاثة است این‌جور باید استدلال بکند این تقریب استدلال به این روایت شریفه.

در مقام تحقیق که آیا این استدلال تمام هست یا نه تمام نیست؟ وجوهی از ملاحظات و ایرادات هست که باید بررسی کنیم ببینیم که آیا با توجه به آن ایرادات باز استدلال تمام می‌شود یا نه.

اشکال اولی که قبلاً هم متذکر شدیم فقط اشاره‌ی حالا عرض می‌کنیم این هست که گفتند این روایت از نظر سند مشکل دارد چرا؟ برای این که هم مشتمل بر ارسال است و هم مشتمل هست سند بر بعض افراد که وثاقت آن‌ها ثابت نشده.

اما اشتغال بر ارسال، چون دیدید سند این بود «احمد بن محمد بن خالد عن بعض اصحابنا» و احمد بن محمد بن خالد یک آدمی است که گفته‌اند ایشان خودش آدم ثقه‌ای

است ولی اشکالش این هست که بسیار يعتمد المراسيل و از ضعفاء نقل می‌کند و حتی ابن غضائری که کم کسی است که از تضعیف ایشان رهایی داشته باشد، ایشان فرموده احمد بن محمد بن خالد برقی خودش ثقۀ، اشکال در مروئ عن‌های آن هست که از ضعفاء نقل می‌کند از این، بنابراین این‌جا نمی‌شود گفت به خاطر احمد بن محمد بن خالد آن بعض اصحاب ان شاء الله آدم‌های ثقه‌ای بودند نه، رویه‌ی ایشان این نبوده که حتماً از آدم‌های ثقه نقل بکنند. پس این یک ارسال در این‌جا وجود دارد. بعد «ابی عصمة قاضی مرو عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام» این‌جا دارد عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام ولی در باب دوم حدیث ششم «عن ابی عصمة قاضی مرو عن ابی جعفر علیه السلام» خود صاحب وسائل این روایت را در باب دوم، در باب سوم عن جابر نقل کرده در باب دوم خود صاحب وسائل مستقیماً می‌گوید قاضی مرو عن ابی جعفر علیه السلام، در باب یکم آن‌جا هم می‌فرماید که ابی عصمة عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام، بنابراین این اختلاف نقل صاحب وسائل کأنّ نشان می‌دهد که منبع، آن کافی که ایشان از آن نقل می‌کرده، کتب که از آن نقل می‌فرماید دو جور بوده، اشتباه از ایشان است یا در منبع این چنینی بوده؟ بنابراین امر مردد می‌شود که این روایت ارسال دارد یا ارسال ندارد.

حالا این ارسال دوم ممکن است که خیلی مهم نباشد بگویم آن مرسل اگر آن مرسل عنه همان جابر است دیگر حالا، حالا آن‌جا ذکر شده این‌جا مثلاً ذکر نشده این یک اشکال، پس اشکال ارسال است که ما این اشکال را راه حلی برای دفع آن فعلاً نداریم.

اشکال دوم این هست که خود این قاضی مرو ابو عصمة قاضی المرو، حالش برای ما روشن نیست؛ لم یوثق فی کتب الرجال، البته جرح هم ندارد ولی توثیق هم ندارد. آن بشر بن عبدالله که در بعضی از نسخ هم بشیر هست این هم باز لاتوثق له، بنابراین سند علاوه بر ارسال مشتمل هست بر دو نفر که این‌ها توثیقی در کتب رجال ندارند. پس بنابراین سند محل اشکال است و لکن علی مسلکنا که قبلاً هم عرض کردیم چون این روایت در کافی شریف است و ما می‌گوییم که تمام روایات کافی ولو اسنادش ضعیف باشد ولو سند ضعیف باشد حجت است به خاطر شهادت کلینی به این که شهادت داده این مضامین، این مطالب از ائمه صادر شده با توضیحات و تفصیلات تفصیلی‌ای که قبلاً هم عرض کردیم و به صورت جزوه هم درآمده، آقایانی که قبلاً تشریف نداشتند می‌توانند به آن جزوه‌ها مراجعه بفرمایند. این پس بنابراین اشکال سندی علی المسلك المعروف بین الاعلام قابل دفاع نیست و این اشکال سندی وارد است فقط علی هذا المبنى می‌توانیم تخلص کنیم بگویم از نظر سند لایأس به.

و اما از نظر دلالت، اما از نظر دلالت محقق عراقی قدس سره فرموده است و همچنین صاحب جواهر، محقق عراقی تعبیرشان این هست که این روایت راجع به باغین هست نه کلّ کسانی که فاعل منکر هستند یا تارک واجب هستند خصوص باغین را دارد می‌فرماید. صاحب جواهر هم تعبیرشان این هست که این روایت راجع به کسانی که، الموصوفین بهذه الاوصاف، به خصوص این‌هاست نه برای همگان، تعبیر باغین ندارد صاحب جواهر، اما ایشان می‌فرماید این روایت مخصوص همین افرادی است که در این‌جا ذکر شده است.

عرض می‌کنم در توضیح این مطلب که ما گفتیم در این روایت چند احتمال است در مرجع ضمیر؟ چهار احتمال، صاحب جواهر می‌فرماید که اگر این ضمیر برگردد به آن طایفه‌ی اول، حضرت برای طایفه‌ی اول، یعنی همان چیزی که کلام را با آن شروع کردند آن موضوعی که کلام را حضرت با آن شروع کردند یک اوصاف ویژه‌ای برایشان فرمودند

که این‌ها قومٌ مراعون، این‌جور هستند این‌جور هستند یک ویژگی‌های خاص دارند این‌ها را حضرت می‌فرمایند که شدت باید به خرج داد برای ایشان، چون این‌ها خیلی تأثیرگذار هستند در جامعه، همان‌طور که خواندیم عبارات آن را، یک آدم‌های ویژه‌ای هستند که این‌ها خیلی تأثیرگذار در جامعه هستند مثل این نیست که یک کسی حالا خودش یک گناهی را انجام می‌دهد فردی، شخصی، تأثیر اجتماعی آن‌چنان‌ای ندارد این افرادی که دارای این خصوصیات این‌چنینی هستند این‌جا را این روایت شریفه فرموده «ضُكُّوا بِهَا جَبَاهَهُمْ»، بنابراین ما نمی‌توانیم به ضمیمه‌ی قول به عدم فصل یا الغاء خصوصیت تعدی به دیگران بکنیم چرا؟ برای این که دلیلی برای عدم فصل ما نداریم، این عدم فصل ادعایی هست خود این روایت می‌تواند دلیل بر فصل بشود و الغاء خصوصیت هم همین‌جور، وقتی خصوصیت را بالوجدان در این‌ها داریم می‌بینیم این‌ها یک آدم‌های مراعی، متنسک متقرّء تابع ضلالت علماء هستند چه می‌کنند این کارهای ناشایست خاصی که از این‌ها سر می‌زند ممکن است که این‌ها باعث شده که شارع در باب امر به معروف نسبت به آن‌ها یک شدت ویژه‌ای به خرج داده که این شدت درباره‌ی دیگران نباشد. پس بنابراین اگر به آن اولی هم برگردد به قول صاحب جواهر، علاوه بر این که حالا اضافه می‌کنیم ممکن است به آن اولی برگردد امر مردد است که به آن اولی برمی‌گردد یا به دومی‌ها برمی‌گردد یا به مجموع این‌ها برمی‌گردد یا به آن اعداء برمی‌گردد. بنابراین یا استظهار می‌شود که به اولی برمی‌گردد چون مصبّ کلام و مابدهً به الامام علیه السلام آن‌ها بودند و ظاهر این هست که موضوع بحث آن‌ها هستند چون بدء به الامام علیه السلام و ظاهر این هست که آن‌ها موضوع بحث هستند استظهار می‌کنیم که ضمیر به آن‌ها برمی‌گردد و اگر ضمیر به آن‌ها برگردد این‌ها یک طایفه‌ی ویژه‌ی خاصه‌ای هستند که بنابراین... اگر هم این استظهار را نکنیم بگویم بله درست است که آن بدء به، ولی بعد هم حضرت مطالبی فرمودند که آن‌ها هم قابلیت این که مرجع ضمیر باشند دارند بنابراین مردد می‌شویم که ضمیر به آن برمی‌گردد یا به بقیه برمی‌گردد و چون اگر به اولی برگردد اشکال صاحب جواهر وجود دارد بنابراین امر دائر می‌شود بین این که مراد از این جمله‌ی مبارکه، جمله‌ای باشد که یصحّ.... معنایی باشد که یصحّ به الاستدلال یا معنایی باشد که لایصحّ به الاستدلال، فلذا است که از حیث استدلال می‌افتد چون امرش دائر است بین مایصحّ الاستدلال و مالایصحّ الاستدلال می‌شود.

س: ...

ج: حالا می‌گوییم حالا این فعلاً بیان صاحب جواهر هست.

و اما طبق فرمایش آقا ضیاء قدس سره، مرحوم آقا ضیاء اصلاً به اعداء و باغین برگردانده یعنی همین که آخر ذکر شده این هم یا استظهار می‌شود و یا احتمال مساوی با احتمال دیگر داده می‌شود اما استظهار آن بر اساس این هست آقا ضیاء دیگر قرائنی ذکر نفرموده فرمودند این به آن برمی‌گردد این برای این‌ها است شاید مراد مرحوم آقا ضیاء قدس سره این باشد که اولاً تا مرجع قرینی وجود دارد یعنی چیز قرینی وجود دارد که یصلح به این که مرجع ضمیر باشد این ضمیر را باید به آن برگرداند نه به ما یكون بعيداً عن الضمیر، گفت این اعداء که کنار این جمله ذکر شده صلاحیت برای این دارد که ضمیر به آن برگردد چرا برگردانیم به آن که اول کلام هست؟ یا آن که متوسط در کلام هست؟ همین که قریب است این اولاً.

س: ...

ج: ظهور است. ظهور عرفی این است که همین که نزدیک است ظاهراً می‌گوید به این برمی‌گردد.

علاوه بر این که حالا همان بحثی که در اصول داریم که اگر ضمیری، قیدی متعقّب به جُمْلی شد آیا به کلّ او برمی‌گردد یا به آن اخیر برمی‌گردد؟ معمولاً گفتند که آن اخیر قدر متیقّن است به آن برمی‌گردد مابقی معلوم نیست محل اختلاف شده. پس بنابراین این‌جا این ضمیر اعداء وجود دارد این یک جهت است. جهت دوم این هست که امام علیه السلام به آیهی شریفه «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری، 42) حضرت سلام الله علیه فرمودند که «وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً قَانِ اتَّعَطُوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» استشهاد به این آیه کردند. این‌ها چه کسانی هستند؟ آن‌هایی که بغی می‌کنند، ظلم به دیگران می‌کنند یعنی تعدی به دیگران می‌کنند. کسی که خودش نمازش را نمی‌خواند، کار به دیگران ندارد؛ روزی خودش را نمی‌گیرد اعمال و واجبات خودش را انجام نمی‌دهد، محرمات خودش را ترک، اما این نه، پس معلوم می‌شود که نظر به اعداء است اعداء است که به دیگران ضرر می‌رساند با دیگران دشمنی می‌کند پس بنابراین استشهادی هم که حضرت فرمودند این نشان می‌دهد که نظر به همین‌هایی دارند که اعداء هستند و دشمن هستند با این تناسب بیش‌تری دارد تا کسی که مجرد این که واجبات خودش را انجام نمی‌دهد محرمات خودش را معاذ الله انجام می‌دهد.

خب سوم این که باز حضرت فرمودند اگر شما به لفظ گفتید صک جبهه هم کردید، همه‌ی این‌ها را انجام دادید اثر نکرد، آن وقت فرمود چکار کنید؟ آن وقت فرمود که «جاهدوهم بأبدانکم» این‌ها را به جنگ آن‌ها بروید باز این نشان می‌دهد که طرف حساب کی هست؟ طرف حساب اعداء هستند که می‌گوید کار به جهاد می‌رسد و این که با ایشان مبارزه کنید بروید به جهاد و بنابراین توجه به این سه نکته قرب چیزی که يصلح للمرجعه، دو: استشهاد امام علیه السلام به آیه‌ای که مناسب با اعداء است نه با هر فاعل منکری و تارک معروفی که برای خودش را دارد انجام نمی‌دهد یا نه، سه این که بعد فرموده اگر این‌جوری شد جاهدوهم بأبدانکم، بعد قرینه‌ی چهارم، حالا که مجاهده‌ی با این‌ها می‌کنید حضرت چه فرمودند؟ فرمودند که «غیر طالبین سلطاناً» با آن‌ها که می‌جنگید مقصودتان این نباشد که بر آن‌ها سلطه پیدا بکنید نه مقصودتان این باشد که آن‌ها به حق بیایند به راه حق بیایند «و لا باغین مالاً و لا مریدین بظلم ظفرأ» باز این‌ها برای کجاست؟ برای جمعیت بُغات و دشمنانی هستند که وقتی با آن‌ها می‌جنگید مقصود این نباشد که آن‌ها را تحت سلطه بخواهید بگیرید، اموال آن‌ها را به عنوان غنیمت بگیرید این‌ها قصدتان نباشد باز این‌ها هم نشان می‌دهد که چه هست؟ نظر به بُغات دارد یعنی جمعیت ستیزه‌جویی که مثل همین داعشی‌ها و امثال ذلک و این طالبانی‌ها و این‌ها که به جان شیعه می‌افتند با شیعه، این‌ها را دارد می‌فرماید این‌ها دستور خاصی راجع به این‌ها دارد می‌فرماید ما نمی‌توانیم تعدّی به غیر این‌ها بکنیم.

پس یا استظهار می‌کنیم علی ضوء هذه القرائن که اصلاً مرجع ضمیر همین است پس دیگر ربطی به بحث ما ندارد و اگر هم استظهار نکردیم قهراً احتمال مساوی با آن احتمال که وجود دارد بنابراین جمله متعین نمی‌شود فیما یُستدلّ بها، در آن معنا، امرش باز دائر می‌شود بین مایصّ الاستدلال و بین مالا یصّح الاستدلال، بنابراین استدلال به این روایت شریفه.... این هم استدلال دوم.

اشکال سوم که آن هم اشکال دلالتی هست و آن این است که فرمود «صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ»، این «بها» به کجا برمی‌گردد؟ اصلاً نام ید که در این روایت نیامده که، صدر روایت، ذیل روایت هر جا دیدیم صدرش مخصوصاً نیامده که، صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ، چطور به ید برگردانیم، به اعمال قدرت برگردانیم؟ بنابراین صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ، اصلاً ضرب را دلالت ممکن است که بگویم نمی‌کند بها، چیزی که قبل از این جمله قرار گرفته و می‌شود بها به آن برگردد فریضة عظیمه، این‌ها است یعنی با این فریضة به صورت‌شان بزنید. یعنی جلوی‌شان را بگیرید این یک امر کنایه‌ای است نه این که با دست‌تان بزنید به صورت‌شان، سیلی بزنید بعضی وقت‌ها گفته می‌شود این حرف را بزن به صورتش، بزن به دهانش، چون قبلش که یدی نیست چیزی نیست آخر، صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ، این «بها» به کجا برمی‌گردد؟ حالا شما باز تأمل کنید من چند بار تأمل کردم ببینم این «بها» به کجا می‌خواهد برگردد؟ دیدم که بنابراین این روایت را ما جزو روایات دالّی بر طایفه‌ی سوم یعنی بر نوع سوم که ید باشد اعمال قدرت باشد و مسلم گرفتند که در کلمات من ندیدم، مسلم گرفتند «صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ» یعنی کأنّ همین یعنی ضرب سیلی به صورت زدن، ولی برای «بها» ما ضمیری پیدا نکردیم قبلش خواندم دیگر، امروز عبارت را خواندم دومرتبه شما مراجعه هم بفرمایید به کل روایت، آن‌چه که قبل از این ذکر شده است و می‌تواند ضمیر به آن برگردد «أَسْمَى الْقَرَائِضِ وَ أَشْرَقَهَا إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ قَرِيبَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا» یعنی به این فریضة عظیمه «تُقَامُ الْفَرَائِضُ» بعد حضرت می‌فرمایند که «بِهَا تُقَامُ الْقَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَجْلُ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْقَطَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ فَأَكْبِرُوا يُقْلَبُكُمْ وَ الْفُطُورُ بِالْإِسْتِخْلَافِ وَ صُكُّوا بِهَا» یعنی با همین فریضة.

س: ...

ج: ولی «بها»، نه اگر صُكُّوا گفته بود جباههم درست است ولی بها را آورده تا شما چنین حرفی نزنید. اگر آن‌جوری بود می‌فرمود صُكُّوا جباههم، اما بها را برای چه فرموده؟

س: ...

ج: نه می‌خواهد بگوید من وسیله‌اش را دارم می‌گویم، می‌گویم با چه بزن.

س: ...

ج: این خلاف ظاهر است یعنی این لها، این لها هم باز معنا ندارد.

بالاخره لااقل من الاجمال که نمی‌دانیم این بها را چه معنا بکنیم؟ بگویم بایدیکم، به لحاظ بگویم ضمیر به تناسب مقام است ضمیر مرجعش به تناسب مقام روشن می‌شود یعنی صُكُّوا بایدیکم جباههم، یا نه صُكُّوا بها یعنی با همین فریضة بزنید و می‌گوید در فارسی می‌گویند رویش را کم کن، می‌گوید با این حرف‌ها رویش را کم کن، یعنی روی این اعداءتان را کم بکنید با همین مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر.

بنابراین عمده دلیل بر جواز ضرب که نص است گفتند و این مسلم است این روایت شریفه می‌شود بقیه‌ی روایات اگر باشد به اطلاق باید دلالت بکند دیگر خود ضرب در آن واقع نشده. عمده‌ترین روایتی که دلالتش ناص است ناصّه است گفته می‌شود و خیلی یا اظهر و الروایات در این جهت است همین روایت شریفه است که این روایت از این جهات گفته شده که جهات سندی و دلالتی، که سندی آن البته قابل تخلص است به آن مینا، اما

اشکال دلالی یک و دو قابل تخلص نیست بنابراین استدلال به این روایت شریفه تمام نیست و اما الروایات الأخر ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.